

گفت و گوهای پشت پرده

نوشته: ویلیام جی برنز

ترجمه: آرمین منتظری



فهرست مطالب

- درباره نویسنده ۵
- مقدمه مترجم ۷
- پیش‌گفتار ۱۱
- فصل اول / دوران کارآموزی آموزش تک دسلمات ۲۳
- فصل دوم / سال‌های کاری حمر بکر شکل دادن نظم ۵۵
- فصل سوم / روسه یلسسی محدودیت‌های نهاد ۱۰۱
- فصل چهارم / دوران بحول اردن قدرت شراکت ۱۳۵
- فصل پنجم / عصر برور نظامی‌گری به‌حای دسلماتی ۱۷۵
- فصل ششم / مشکل آفرینی‌های بونس مدیرت اب‌قدرتی که به‌رابو درآمدی بود ۲۳۷
- فصل هفتم / ناری طولانی اوپاما قمارها چرخس‌ها و آغارهای محدود در جهان حالی از اب‌قدرت ۲۸۷
- فصل هشتم / بهار عربی و فنی ناری کوتاه به کمک می‌آند ۳۴۵
- فصل نهم / ایران و نمب هسه‌ای گمب وگوهای محفی ۳۹۵
- فصل دهم / قدرت محوری احمای محدود ابرارهای اولمه قدرت آمریکا ۴۵۱
- تمجید این کتاب بوسط حمد بن اب‌بهر بن دبلمات‌های آمریکایی ۴۹۱
- تصاویر ۴۹۳
- صمیمه ۵۰۱
- کتاب‌شناسی ۵۴۳
- یادداشت‌ها ۵۴۹

پیش‌گفتار

رمایی که دیپلماسی آمریکا و قدرتش در اوج بود را به روشی به یاد می‌آورم در افتتاحیه کنفرانس صلح مادرید بر روی صندلی پشتی حیمر بیکر، وریر حارحه آمریکا، نشسته بودم حسی آمیخته به حسنگی و هیجان بدم را بی‌حس کرده بود پشت میر T شکلی در کاح پادشاهی اسپانیا حمعی ار رهبران بین‌المللی نشسته بودند رهبرانی که تابوهای چند ده ساله را شکسته بودند نمایندگانی ار اسرائیل و فلسطین و همچنین هیأت‌هایی ار کشورهای مهم عربی بیر حضور داشتند در رأس میر، حورح دیلو بوش نشسته و کنارش بیر میخائیل گورباچف، آحریں رهبر اتحاد حماهیر شوروی قرار داشت گورباچف به شدت حسته و کلافه به نظر می‌رسید، گویی حواسش سر حایش بود شاید می‌دانست قرار است دو ماه بعد کشورش یک فروپاشی همه حانبه را تجربه کند چیری که همه این رهبران را متحد می‌کرد عقیده مشترک درباره صلح اسرائیل و فلسطین بود، بلکه قدرت و نفوذ آمریکا بود که آنها را کنار هم بشانده بود آمریکا س ار شکست صدام حسین در حنگ حلیح فارس، بیروری بدون حوبریری در حنگ سرد، فرو ریحتی دیوار برلین و اتحاد دوباره دو آلمان و نارگردادن بطم دوباره به اروپا، در اوج قدرت خود قرار داشت

ار دیدگاه من که یک دیپلمات حوان بودم، نشست مادرید اتفاقی حسورانه بود این نشست تصویری ار این واقعیت بود که چطور دیپلماسی می‌تواند به اهدافی دست یابد که

هیچ کس فکر دست یافتن به آنها را هم نمی‌کند برای بحستین‌بار، اعراب و اسرائیل در یک اتاق شسته و روی شرایط یکسان مذاکره توافق کردند تا این توافق درها برای حل و فصل بحرانی که منطقه و جهان را برای بیش از چهار دهه در آشوب فرو برده بود، بار شد آنها با این که اهداف و عرایب مخالف یکدیگر داشتند در کنار هم نشستند برای این که آمریکا این طور حواسته بود آنها در کنار هم نشستند چون در آن زمان کسی نمی‌توانست درخواست‌های آمریکایی که در وضعیت بسیار مناسبی قرار داشت را رد کند این اتفاق زمانی رخ می‌داد که برتری چالش‌ناپذیر آمریکا در جهان عاری از رقابت‌های حگ سرد، انکار کردنی بود جریان تاریخ به گونه‌ای بی‌وقعه به سود آمریکا حرکت می‌کرد و عقیده آمریکا آنقدر قدرتمند بود که باقی جهان را به شکلی آهسته اما پیوسته به سمت دموکراسی و بازار آزاد سوق می‌داد

آن روز در مادرید، جریان جهانی به طور کلی به سمت دوره‌ای حرکت می‌کرد که به نظر می‌رسید دوره تسلط و برتری جهانی آمریکا است نظام لیبرالی که آمریکا بعد از حگ جهانی دوم بنا کرده و رهبری‌اش می‌کرد به رودی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای یسا استعمار را، که زمانی آمریکا با آنها در رقابت بود، در بر گرفت رقابت میان قدرت‌های بزرگ به ندرت رخ داده و آهسته آهسته رو به خاموشی می‌گرایید روسیه سر حایش شسته و قدرت حرکت نداشت، چین درگیر مسائل داخلی‌اش بود و ایالات متحده آمریکا و متحدان اصلی‌اش در اروپا و آسیا تا تهدیدهای منطقه‌ای بسیار کمی روبرو بودند و حتی رقابت اقتصادی اندکی داشتند

جهانی شدن در راه بود و اقتصاد آمریکا مسیرها را در تجارت و سرمایه‌گذاری بار می‌کرد تا در اختیار داشتن تنها یک وبسایت و یارده میلیون تلن همراه در سراسر جهان دورمای انقلاب اطلاعات در دیدرس و دستاوردهای پزشکی و علمی رورافرون بود این واقعیت که دوران بسیار مهم پیشرفت بشر آغاز شده، تصویری از پایداری و اندی بودن مدل صلح آمریکایی را در دهی تداعی می‌کرد

در آن زمان سؤال مهم این بود که آیا آمریکا باید از این فرصت جهانی استفاده کند یا نه و اگر پاسخ مثبت است به چه شکل و در راستای چه هدفی؟ آیا آمریکا باید از قدرت چالش‌ناپذیر خود برای گسترش تسلط و برتری‌اش در سراسر جهان استفاده می‌کرد؟ و یا

این که به جای استفاده یک حاسه از قدرت برای برتری بر جهان و تشییت یک نظم جهانی، باید از نیروی دیپلماسی استفاده کرده و جهان را به گونه‌ای رهبری می‌کرد که نظم جهانی جدیدی شکل بگیرد که در چارچوب آن رقابتی قدیمی حایگاه خود را داشته و قدرت‌های بوطهور بیر سهمی از این نظم جهانی برسد

یک سال بعد، پس از این که رئیس‌جمهور بوش در تلاش برای پیروزی دوباره در انتخابات ریاست‌جمهوری شکست خورد، و طیفه نوشتن طرح انتقال قدرت به دولت بیل کلینتون و وزیر خارجه‌اش وارن کریستوفر به من واگذار شد در این طرح کوشیدم تناقض‌بماهای حکومت‌داری آمریکایی را مد نظر قرار دهم طرح را تا حوشامدگویی به دولت جدید به "دیباچی که در میانه یک‌گذار انقلابی است" آغار کردم دیباچی که آمریکا در آن فرصتی تاریخی برای شکل‌دهی نظم جدید بین‌المللی در اختیار داشته و در عین حال تا دشواری‌های بیر روبرو می‌شود که باید حلشان کند

در حالی که «برای بحستین‌بار در پبحاه سال گذشته آمریکا تا تهدیدی نظامی روبرو نبود»، در این طرح نوشتم «کاملاً تصور کردی است که نارگشت تمامیت‌خواهی در روسیه و یا طهور یک چین حصومت‌طلب می‌تواند بار دیگر تهدید جهانی برای آمریکا ایجاد کند» من به این موضوع پرداختم که «در کنار جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل، نظام سیاسی بین‌الملل به شکل شیروفریبایی به سمت چند تکه شدن در حرکت است» رویارویی‌های عقیدتی پایان بیافته بلکه در حال شکل‌گیری دوباره بود

فروپاشی کمویسم یک پیروزی تاریخی برای دموکراسی و اقتصاد آزاد بود اما این شکست پایان تاریخ کمویستم نیست و ما به هیچ عنوان در آستانه رسیدن به یکپارچگی عقیدتی نیستیم موح سررگی از نهادهای دموکراسی حواه در حال شکل‌گیری است که از دل فصای ایجاد شده پس از فروپاشی کمویسم شکل گرفته و موح قدرت یافتن افراد از لحاظ سیاسی و اقتصادی شده است اما حوامع دموکراتیکی که نتواند به سرعت میوه این اصلاحات اقتصادی را بچسبد و یا نتواند خود را تا میزان فشار آزادی بیان قومی و نژادی وفق دهد، به احتمال زیاد بار دیگر در دامان یکی دیگر از ایسم‌ها فرو می‌علتند "ایسم"هایی بطیر ناسیونالیسم و یا

فصل اول

دوران کارآموزی:

آموزش یک دیپلمات

بحسب مستند مأموریت دیپلماتیک من شکستی تمام عیار بود در سال ۱۹۸۳، به عنوان یک دیپلمات تازه کار در سفارت آمریکا در اردن، داوطلبانه مأموریتی را پذیرفتم که در آن زمان بسیار ساده به نظر می‌رسید، بردن یک کامیون تدارکات از امان به بغداد این مأموریت برای من یک ماحرایی تمام عیار بود دیدن مناطقی که جمعیت بسیار کمی داشت، دیدن بیابان‌های بی‌آب و علف تشرق اردن، دیدن عراق، آن هم در میانه حسگ حویسی که نا ایران به راه انداخته بود

افسر ارشد اداری در سفارت امان یکی از آن دیپلمات‌های کارکننده و با تجربه بود که در واقع آچار فرانسه محسوب می‌شد البته هیچ وقت نم‌پس نمی‌داد که فوت کوره‌گری کارش چیست او به من اطمینان داد که همه چیز در مرز عراق از پیش هماهنگ شده و عبور از مرز به آسانی انجام خواهد شد هفت ساعت رانندگی تا مرز بدون اتعاق خاصی به سرانجام رسید سپس در مرز به شهر کوچکی در عراق به نام الرطبه رسیدیم و اینجا بود که نا واقعیت‌های دوران حکومت صدام حسین روبرو شدیم برحلاف صحت دیپلمات کارکننده ما، هیچ چیزی از پیش هماهنگ نشده بود یکی از افسران امیتی که نامش مشخص نبود مدارک عبور از مرز مراد کرد و به من دستور داد تا زمانی که او نا مقامات

ارشد در بغداد مشورت می‌کند، در کامیون بمابم

یک شب سرد را در حالی که بی‌حوالی به سرم رده بود، در کابین کامیون گذراندم می‌توانستم با هیج حاتماس بگیرم چرا که در آن زمان تلفن همراهی در کار نبود خیلی نگران بودم فکر می‌کردم دوران حرفه دیپلماتیک من در همان سال اول به پایان می‌رسد در سپیده‌دم، یک افسر عراقی به من اطلاع داد که می‌توانم مسیروم را به سمت بغداد ادامه دهم البته یک اسکورت پلیس میرا همراهی خواهد کرد او به من اجازه داد یک تماس تلفنی خیلی کوتاه ناشیفت امییتی سفارتمان در امان داشته باشم آنچه را بر من گذشته شرح دادم و او بیر به همکارانم در بغداد دلیل تأخیر مرا توضیح داد

همراه یک پلیس دم‌دمی‌مراح و لحوح عراقی که خودش را ابو احمد معرفی کرد، مسیروم را از میان شهرهای حاک گرفته و مهجور عراق در استان الانبار که بعدها در جنگ آمریکا و عراق حوب شساخته شد، پی گرفتم از شهرهایی بطیر فلوحه، الرمادی و ابو عریب گذر کردم هم سفر من عادت بدی داشت که اعصابم را به هم ریخته بود او مدام در حالی که بیشحد می‌رد محفظه فشگ هفت تیرش را می‌چرخاند در میانه راه محله‌ای محلی را از کیفش بیرون آورد و با نشان دادن عکسی که از فیلم "فرشتگان چارلی" چاپ شده بود از من پرسید «همه رن‌های آمریکایی همین شکلی هستند؟»

عروب آفتاب بود که برای سرین ردن و بوشیدن جای توقف کردیم یک استراحتگاه در هم ریخته، برسیده به فلوحه بود که برادران ابواحمد اداره‌اش می‌کردند همیطور که ما بر روی صدلی‌های حاک گرفته پلاستیکی نشسته، استکان چای را سر می‌کشیدیم، برادرزاده‌ها و حواهرزاده‌های ابواحمد متوجه حضور من آمریکایی شدید هبور هم گاهی اوقات به این فکر می‌کنم که طی سال‌های بعد، در آن دوران پر آشوب، چه بر سر آنها آمده است من و ابواحمد که حسته بودیم و دیگر حرفی هم برای گفتن نداشتیم در بهایت، اوایل شب به حومه‌های شمال عربی بغداد رسیدیم وقتی یکی از همکارانم را دیدم که به انتظار من ایستاده حسی از آسودگی در حانم دوید اما وقتی شنیدم مدارک گمرکی ما از سوی مقامات عراقی رد شده و آنها بر مصادره کامیون و بار آن اصرار دارند، بسیار نگران شدم هیج چیر مهم و حساسی در آن کامیون نبود، اما از دست دادن تعدادی کامپیوتر، تلفن‌های سیار و تعدادی دیگر از اقلام اداری و

ارتباطی برای وزارت امور خارجه که همواره در پی منابع مالی است، ریان ریادی محسوب می‌شد ما به عراقی‌ها اعتراض کردیم اما اعتراض ما راه به حایی سرد همکارم به مقامات عراقی گوشرد کرد که این موضوع را نا مقامات وزارت خارجه در میان می‌گذارند که البته این ترفند هم راه به حایی سرد و مقامات عراقی تنها شانه‌ای نالا انداخته و بی‌توجهی کردند حالا دیگر مرا از کامیون جدا کرده و پلیس بیر مرا آزاد گذاشته بود تا بروم به ساختمان دیپلماتیک خودمان برگشتم و داستانی را که بر من گذشته بود بازگو کردم رور بعد سوار بر هواپیما به امان برگشتم تا آنجا که می‌دانم به کامیون ما و نه آنچه که داخلش بود هیج وقت نارپس داده شد

زندگی دیپلماتیک در مقایسه نا گذشته، یعنی رمایی که من از امان به بغداد می‌رفتم تا نخستین تحقیر زندگی حرفه‌ای‌ام را تجربه کنم بسیار تغییر کرده و طبیعی تر شده است خدمت در دولت همواره در وجود من بوده است من نا تجربه نظامی‌گری بررگ شدم ما حصل خانواده‌ای نظامی بودم که محبور بودید مدام از یک ایالت به ایالتی دیگر در سفر باشید وقتی هفده سالم بود در مجموع در سه دبیرستان مختلف درس خواندم پدرم که اسم او را روی من گذاشته‌اند، ویلیام اف بربر نام داشت او در دهه ۱۹۶۰ در ویتمام حنکیده و پس از حنک یک ژنرال دو ستاره شد و ریاست آژانس کنترل تسلیحات و حلع سلاح را به او سپردید او رهبری مثال‌ردنی بود مردی اندیشمند و دقیق همیشه دوست داشتم استانداردهای نالای او در خدمات دولتی سرمشق من باشد یک بار خطاب به من نوشت «خدمت نا شرافت به کشورت تنها چیری است که باعث افتحار تو می‌شود» او متعلق به نسلی بود که معتقد بودند آمریکا باید رهبری جهان را برعهده بگیرد وی به حوبی می‌داست که ورود به درگیری‌های نظامی که ناشی از تصمیمات نظامی غلط باشد تا چه اندازه خطرناک است و در مقابل آن دیپلماسی در مذاکرات چه دستاوردهای بررگی می‌تواند همراه بیاورد پگی، مادرم، قلب تپنده خانواده ما بود عشق او به خانواده و از خودگذشتگی‌اش باعث شده بود تمام آن حابه به‌دوشی‌ها قابل مدیریت باشد او باعث می‌شد خانواده بیان خود را حفظ کند مادرم هم مانند پدرم در فیلادلفیا به دنیا آمده و بررگ شده بود آنها یکدیگر را در مراسم رقص دبیرستان کاتولیک